نقد تند

دربارهی «جانستان کابلستان»

امین حسینیون

ahosseinioun@gmail.com

رضا امیرخانی سفرنامهاش را به افغانستان نوشته است. کتابش در کل خواندنی است، در بسیاری لحظات بانمک است و در برخی لحظات غمگین. یک جاهایی تعلیقی هم هست، ترس و دلهره و هیجان هم برای ماجرایش ایجاد کرده است. در مجموع «جانستان کابلستان» میتواند خواندنی باشد. اما من از وجهی دیگر بهش نگاه کردهام.

1

در مقدمهی بیست صفحهای کتاب، امیرخانی با بیان ماجراهایی در باب قلهی دماوند به لطایف الحیل میگوید که خودش سیاسی نیست و این کتابش هم سیاسی نیست. مکررا میگوید که پس از انتخابات ۸۸ موضع گیری نکرده است و «کارم سیاست نیست» [ص۲۱]. از قول یک آدم ناشناسی در قلهی دماوند راجع به خودش می-گوید:«گفتم دلایل مخالفت با سبز را بگو... گفتی به مهرورزها هم رای نمیدهی...» [ص۲۸] و به این ترتیبِ غیر مستقیم اعلام بی طرفی هم میکند. او تاکیدات غلیظ میکند که «مرد سیاست» نیست چون نفعی از سیاست نمیبرد. اما به نظر من هرکس «جانستان کابلستان» را میخواند باید آن را با این دید بخواند که کتاب به شدت سیاسی است و آن مقدمهی مفصل را جدی نگیرد. و لابهلای نثر روان و طنز و کنایه، مثل من رد پای سیاست را هم در کتاب دنبال کند.

فصل اول کتاب تا زمانی که امیرخانی به مرز افغانستان برسد ادامهی همان مضمون مقدمه است که «من سیاسی نیستم. من فقط اهل فرهنگم.» اما این مقدمات طولانی با رسیدن به مرز افغانستان و در واقع آغاز سفر تمام می-شود، یعنی صفحهی ٤٢. تقریبا ۱۵٪ از حجم کتاب مقدمهای طولانی است برای اینکه یک کتاب کاملا سیاسی

غیرسیاسی به نظر برسد. بعد که وارد افغانستان می‌شویم جا به جا نظرات سیاسی را در لفافه می‌بینیم، مثلا می-رسد به ماجرای روس‌ها و منار و این دیالوگ را از قول روس می‌نویسد:«تاواریش! رفیق! مال تو نخورد به مناره... این را شرط می‌بندیم سر آن دخترک چشم آبی تاجیک...» [ص ٦٦] بله، دیالوگ به نظر سیاسی نمی-رسد. ولی محصول همان گفتمانی است که سرباز اجنبی را قطعا و بی شک مست و متجاوز می‌داند. روس‌ها در کتاب امیرخانی فقط همین یک جمله را می‌گویند. حالا بگذریم. کمی بعد می‌رسیم به جایی که امیرخانی در دلش هوس می‌کند ای کاش هرات مال ایران بود و می‌گوید:«اگر موش دواندن انگلیسی‌ها نبود هیچ بعید نبود کامران میرزا... یا محمدشاه در همچه جایی نشسته بودند .... این دو اگر نه، سپاهیان و مردمان قطعا به همچه کاری مشغول بودند! اگر بیگانه می‌گذاشت...»[ص۷۷] یعنی اگر انگلیس نبود الان افغانستان یک استانِ ایران بود؟ و آیا ما واقعا از این موضوع خوشحال بودیم؟ و آیا این ادعا اصولا مربوط به تاریخ سیاسی نیست؟ برویم جلوتر:«فاصله‌ای که فقط برمی‌گردد به حیله‌ی بیگانگان.» [ص۷۸] فقط حیله‌ی بیگانگان؟ آقای امیرخانی آیا می‌تواند ثابت کند که در زمان صفویان، افغانیان و مخصوصا پشتون‌ها شهروند درجه چندم نبوده‌اند؟ صفحه‌ی بعد می‌نویسد:« حمله‌ی محمود افغان ... شورش بوده است، شورشی درون یک حکومت بزرگ..»[ص۷۹]. من نمی‌دانم افغان‌ها به محمود افغان عموما مفتخر هستند یا نه، ولی می‌دانم محمود افغان در اعتراض به ظلم حاکم صفوی قیام کرده بود. اگر به میرزا کوچک خان و جنبشش بگوییم قیام جنگل و محمود افغان را بگوییم شورشی، یعنی در همین جمله‌ی ساده هم افغان‌ها را شهروندان درجه دومی دیده‌ایم که حق نداشته‌اند علیه ظلم حاکم صفوی قیام کنند.

کمی بعد در باب رسیدن آمریکایی‌ها به هرات می‌گوید و بعد:«روزگاری پیش، پیشینیان ما اما، به شهرها اینگونه وارد نمی‌شدند.... برای ایشان در عالم ذهن مرزی و تذکره‌ای نبود.» [ص ٨٤] باز آقای امیرخانی بر اساس دید سیاسی خودش می‌گوید آمریکایی‌ها به افغانستان حمله کرده‌اند و ایرانی‌ها نه؛ انگار بین ما و افغان‌ها در تاریخ هرچه بوده عالم درویشی بوده. دید سیاسی آقای امیرخانی باعث می‌شود قتل عام یعقوبی در کابل و امثالهم به کل فراموش شود. اگر بی طرفانه و غیر سیاسی نگاه کنیم مجبوریم اعتراف کنیم در جنگ‌های ایرانی افغانی، ما خیلی بیشتر افغانی هلاک کرده‌ایم تا آمریکایی‌ها در این چند سال.

کمی بعد می‌رسیم به سخنرانی آقای امیرخانی در دانشگاه هرات که خلاصه‌اش در این جمله است که :«اما پس از استعمار، انگلیسی‌ها در سال ۱۸۳۲ با زور انگلیسی را جایگزین فارسی کردند.» [ص۱٤۳] آقای امیرخانی خیلی ناراحت است که هندی‌ها دیگر زبان رسمیشان فارسی نیست. ولی آیا کسی می‌تواند ثابت کند که عموم هندی‌ها از این موضوع دلگیرند؟ قدر مسلم اینکه پس از استقلال هند زبان انگلیسی همچنان حفظ شده و گویا کسی مشکل چندانی با این قضیه ندارد. این که آقای امیرخانی مسئله‌ی تغییر زبان هند از فارسی به انگلیسی را ناشی از توطئه‌ی استعمار و امری منفی می‌داند به خاطر دید سیاسی ایشان است. اگر بیطرف باشیم، باید بپذریم اگر هندی‌ها خیلی خاطر فارسی را می‌خواستند انگلیسی را پس می‌زدند. هندی‌ها انگلیسی را انتخاب کردند. والا صد سال زمان خیلی زیادی نیست. ما خودمان بعد از دویست سیصد سال فارسی را از پسِ عربی دوباره زنده کردیم. اینجا تقریبا وسط کتاب است.

اینگونه اظهار نظرهای مستقیم یا غیرمستقیم سیاسی در سراسر کتاب وجود دارد. نویسنده تقریبا در هیچ موضوعی بی‌طرف نیست و همواره با دید سیاسی خودش ـ که به تایید خودش در جای جای متن دقیقا منطبق است بر سیاست‌های کلی نظام، که ناشی است از درک مقام ولایت فقیه ـ درباره‌ی موضوعات قضاوت می‌کند. فصل آخر کتاب هم که اصلا مربوط است به مباحث انتخاباتی و چهار انتخابات اخیر خاور میانه. امیرخانی در فصل انتخاباتیات مثل یک تحلیلگر مسائل خاورمیانه همه چیز را می‌کاود و اصلا نقشه‌ی خاورمیانه را از دید یک آمریکایی طراحی می‌کند. هرات را به ایران می‌دهد و بلوچستان را مستقل می‌کند و ... .

همه‌ی این‌ها اشکالی ندارد. هر آدمی حق دارد سیاسی باشد. ولی من واقعا ادعای غیر سیاسی بودن را برای کتابی که در مجموعه‌ی سیاست امروز افق چاپ شده است نمی‌فهمم. این حرف‌ها به این معنی نیست که من لزوما با امیرخانی مخالفم، حتی شاید خیلی جاها موافق هم باشم و من هم با همان دید دلم بخواهد هندی‌ها باز هم فارسی حرف بزنند. اما اگر این کتاب بدون توجه به وجه سیاسی غلیظش خوانده شود خطاست. در این گرما هم که قهوه دیگر نمی‌چسبد. امیدوارم خیلی تند نرفته باشم!